

۱۱۷۷۴۷

عصب‌شناسی روان‌پویشی

پایانی بر فروید؟

تألیف:

آلن هابسون

ترجمه:

دکتر علی فخرانی

مختص اعصاب و روان

با مقدمه:

دکتر آذرخش ملری

عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران (بیمارستان روزبه)



انتشارات سینا

۱۳۹۵

سرشناسه	: هوبسون، ج. آلن، ۱۹۳۳ - م. Hobson, J. Allan
عنوان و نام پدیدآور	: عصب‌شناسی روان‌پویشی-پایانی بر فروید/ تألیف آلن هابسون؛ ترجمه علی فخرایی؛ با مقدمه آذرخش مکرری.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۴۰۰ ص.
شابک	: ۳۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۷۹۳۹-۶۰-۴
وضعیت فهرستنویسی	: فیا
یادداشت	: عنوان اصلی: Psychodynamic neurology : dreams, consciousness, and virtual reality, c2015.
موضوع	: خواب دیدن -- جنبه‌های فیزیولوژیکی
موضوع	: Dreams -- Physiological aspects
موضوع	: مغز -- فیزیولوژی
موضوع	: Brain -- Physiology
شناسه افزوده	: فخرائی، علی، ۱۳۴۲ -، مترجم
شناسه افزوده	: مکرری، آذرخش، ۱۳۴۷ -، مقدمه‌نویس
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ع ۹۶۴۲۶/۵۹
رده بندی دیویی	: ۶۱۲/۸۲۱
شماره کتابشناسی	: ۴۴۶۹۸۵۱

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات ابن سینا محفوظ است. لذا هر گونه تکثیر و بازپویشی مطالب به هر نحو ممکن در هر گونه رسانه، کتاب، مجله، جزوه و لینج فشرده بدون اجازه کتبی ناشر شرعاً حرام است و موجب پیگرد قانونی می‌شود.

نام کتاب:	عصب‌شناسی روان‌پویشی - پایانی بر فروید؟
تألیف:	آلن هابسون
مترجم:	دکتر علی فخرایی
با مقدمه:	دکتر آذرخش مکرری
ناشر:	انتشارات ابن سینا
لیتوگرافی:	ندای دانش
چاپ	سامان
صحافی:	روشنک
نوبت چاپ:	اول - مهرماه ۱۳۹۵
شمارگان:	۱۰۰۰ جلد
قیمت:	۳۰۰۰۰ تومان
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۷۹۳۹-۶۰-۴



به انتشارات ابن سینا پیوندید
<https://telegram.me/EntesharatEbneSina>



دفتر مرکزی و فروشگاه شماره ۱: تهران: خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، خیابان واحد ۵، تلفن: ۶۶۴۱۸۳۱۹ - فکس: ۶۶۴۱۸۳۰۹

سایت: www.ebnesinapress.com | ایمیل: press@ebnesina@gmail.com

فروشگاه شماره ۳: اهواز، بلوار گلستان، دانشگاه جندی شاپور، فروشگاه انتشارات ابن سینا ۳۳۷۸۲۶۷-۳۳۷۸۲۶۷-۶۱
 نمایندگی‌های فروش:

مشهد: انتشارات مجد دانش	۵۱-۳۸۴۴۱۰۱۶	تبریز: کتابفروشی بسیج دانشجویی	۴۱-۳۳۳۴۶۶۱۰
اصفهان: کتابفروشی کیا	۳۱-۳۶۶۹۹۱۱۲	تبریز: کتابفروشی بابک	۴۱-۳۳۳۴۰۹۸۳
کرمانشاه: جهان کتاب	۸۳-۳۷۲۸۴۸۳۷-۸	ارومیه: شهر کتاب	۴۴-۳۲۲۵۲۸۷۹
شاهرود: کتابسرای معین	۲۳-۳۲۲۲۱۴۱۰	یاسوج: خانه کتاب	۷۴-۳۲۲۲۳۵۱۲
قزوین: کتابفروشی ابن سینا	۲۸-۳۳۳۴۹۲۰۸	شیراز: کتابفروشی جمالی	۲۱-۳۳۳۱۸۳۸۸
شهرکرد: مرکز مشاوره تبسم	۲۸-۳۲۲۵۴۸۴۸		

فهرست مطالب

۸.....	مقدمه مترجم.....
۱۱.....	پیشگفتار.....
۱۷.....	مقدمه.....
۲۷.....	در باره نویسنده.....
۲۹.....	فصل اول - زمینه تاریخی.....
۲۹.....	جدایی مغز و ذهن - سال ۱۹۰۰.....
۳۰.....	رویای واقعیت مجازی ۲۰۱۱/۶/۱۲.....
۳۲.....	تاثیر فلش.....
۳۴.....	تفرقه وایی فرویدی.....
۳۶.....	دانش خواب نویب.....
۳۸.....	روان‌پوشی‌ها.....
۴۱.....	ویلیام جیمز.....
۴۲.....	هلموتز و جنبش ضد حیات گرس.....
۴۳.....	ویلهلم وونت.....
۴۵.....	فصل دوم- پیشرفت‌های عصب‌شناختی.....
۴۵.....	دانش خوابیدن و رویاها.....
۴۶.....	نورین استوری و سبب زمینی‌ها ۲۶.۱۱.۲۰۱۲.....
۴۸.....	خود و عاملیت (Agency).....
۵۳.....	فعال شدن جنینی مغز.....
۵۶.....	حرکات چشمی خواب.....
۵۸.....	حرکت می‌کنم، پس هستم.....
۵۹.....	خودهای مجزا.....
۶۴.....	بینایی در بیداری و خواب (Vision).....
۷۲.....	فضایی مجازی برای احساس مجازی و حرکت مجازی.....
۷۳.....	واقعیت مجازی را جدی بگیرید.....
۷۴.....	تکامل.....
۷۶.....	خود- ساماندهی.....
۸۱.....	روایینی بلادرنگ (Real-time).....

۸۳	حس زمان در رویاها
۸۷	فصل سوم- رویاهای شفاف
۸۷	جدایی هوشیاری اولیه و ثانویه
۸۹	روای بیداری ۲۰۱۳/۱۲/۱
۹۰	حالات متناوب جایگزین flip flop
۹۳	گسستگی (تجزیه) مغز
۱۰۰	اراده آزاد؟
۱۰۶	تصوربرداری مغزی و رویاهای شفاف
۱۰۹	فصل چهارم- خواب واره
۱۰۹	ورود دنیا- مغز- ذهن از طریق ساقه مغز
۱۱۱	تداعی ها به هیچ وجه آزاد نیستند
۱۱۲	خودآلپایی و خواب واره
۱۱۵	فصل پنجم- واکاوی موضوع
۱۱۵	آفرینش اطلاعات و مدیریت
۱۱۷	امواج PGO و خواب REM
۱۲۰	مهار امواج PGO
۱۲۳	فعال نمودن امواج PGO و خواب REM
۱۲۹	فصل ششم- حرارت مرکزی
۱۲۹	گرم ماندن حین خواب دیدن
۱۳۳	چرخه های شبانه روزی
۱۳۶	فقدان کنترل دما
۱۴۰	تک بودی و خواب
۱۴۲	الکسیم: تجربه ای از فرهنگ و طبیعت
۱۴۵	عصب شناسی روان پویشی؟
۱۴۸	کمیت سنجی
۱۵۳	انرژی آزاد چیست؟
۱۵۵	فصل هفتم- دین و مسائل جنسی
۱۵۵	جنگ داخلی مغز و ذهن
۱۵۶	دین

۱۵۷	خواب دیدن به مثابه دین
۱۶۰	خدای من از خدای شما بهتر است
۱۶۱	گوناگونی تجارب مذهبی
۱۶۳	انکار آرامش
۱۶۶	جنسیت و روابط جنسی
۱۶۷	روای عشق چینی ۲۰۱۲/۱۲/۱
۱۷۰	قواعد جنسی
۱۷۱	فعالیت مغزی حین خواب
۱۷۲	روایهای خواب
۱۷۴	مدارهای عفاطین و مسائل جنسی
۱۷۹	فصل هشتم - اگهی روان پریش
۱۷۹	«خود» فرازنتیکی
۱۸۲	فروید، دکارتی ناخواسته
۱۸۲	یک وارونگی مفهومی
۱۸۵	اختلال، ذهنی؟
۱۸۸	شکار سانحه (تروما)
۱۸۹	چرا دانشکده پزشکی؟
۱۸۹	شک و تردید را پاس دارید
۱۹۰	مختصری در باب سازوکارهای دفاعی
۱۹۳	استار روان شناختی
۱۹۶	هوشیاری اولیه و ثانویه
۱۹۹	اراده آزاد (آزادی انتخاب م)
۲۰۲	خواب دیدن به معنی هوشیاری اولیه
۲۰۳	فصل نهم - ایگوی متعالی
۲۰۳	هنر و دانش مغز - ذهن
۲۰۵	ایگوی خلاق
۲۰۵	زمینه فلسفی
۲۰۷	کانت زیست شناس
۲۱۰	تعالی گرایی (ترافرا زندگی)
۲۱۳	مدلی از جهان

۲۱۷	آیا بیداری نیز به اندازه رویاها عجیب و غریب است؟
۲۱۷	«ماهی غیر منطقی»
۲۱۹	خلافت و ایگوی متعالی
۲۲۰	رویای پرواز با اسکی - سیسل ۲۰۱۱/۸/۴
۲۲۴	داستان سرایی و ایگوی متعالی
۲۲۷	منابع رابط جدید دانش خواب دیدن و ادبیات
۲۳۰	به سمت دانش ذهنی گرای (ذهنیات)

فصل دهم - غرایز و هیجانات ۲۳۷

۲۳۷	رفتار شایسی مغز - ذهن
۲۳۸	هیجان شناختی وراثتی است
۲۴۱	روان بنیادی کردار شناختی (Ethological)
۲۴۵	سامانه فعال ساز شبکه
۲۴۸	خواب REM به شل عضلات (Atonia)
۲۵۰	اختلال رفتار خواب REM
۲۵۴	پرهیز از خطر
۲۵۶	دلبستگی و جدایی

فصل یازدهم - روان آسیب شناسی ۲۵۹

۲۵۹	کژکاری مغز - ذهن
۲۶۲	جنون رویا
۲۶۶	خواب دیدن چه نوع روان پریشی است؟
۲۷۳	خواب و تنظیم خلق
۲۷۵	تفسیر تناقض
۲۷۶	مهار کنندگان مونوآمین اکسیداز
۲۸۴	درسهایی از گذشته

فصل دوازدهم - حافظه ۲۸۹

۲۸۹	جنبه های تجربی و فراژنتیک (نوزایی)
۲۸۹	تقابل با ناخود آگاه فرویدی
۲۹۴	حافظه ژنتیک
۲۹۹	حافظه فراژنتیک (نوزایی)

۳۰۲		ایجاد فراژنتیکی (نوزایانه) چرخه خواب NREM-REM
۳۰۶		گره‌ها بچه گربه بوجود می‌آورند (گره‌ها پدر بچه گربه‌ها هستند)
۳۱۰		خواب REM و تثبیت حافظه
۳۱۲		رمزگذاری تفضیلی (Elaborative Encoding)
۳۱۹		فصل سیزدهم - بازنگری‌های پسا فرویدی
۳۱۹		یورشی بیشتر بر روان کاوی و مدل‌های جایگزین آن
۳۲۲		نبرد ضد فروید
۳۳۱		روان پزشکی زیست شناختی و روان زیست شناسی
۳۳۲		عصب شناسی :فتارگا
۳۳۴		دانش خا دیدن خواب دیدن
۳۴۱		فصل چهاردهم - ال‌ت‌ه‌ا‌ن ر‌م‌گ‌ر‌م‌ن
۳۴۱		بسیوی دانش مغز - هن
۳۴۴		Transcendental meditation (ورارو)
۳۴۸		درمان تغییر جهت (جهت دهی حرکت) چشمی (EMR)
۳۵۰		سوء مصرف مواد
۳۵۲		الکل
۳۵۳		کوکائین
۳۵۶		آمفتامین
۳۵۹		پروزاک (فلوکستین)
۳۶۷		فصل پانزدهم - تعبیر خواب مغزی - ذهنی
۳۶۷		برنامه‌ای تازه برای روان شناسی علمی
۳۷۳		شرح و تفسیر
۳۹۵		واژه نامه
۳۹۷		نمایه

از زمان آغاز دوره دستیاری روان‌پزشکی و آشنایی با فرضیات و نظریات فروید آنها را با سرشت و عقاید خود ناموزون یافتم. هیچگاه نتوانستم بپذیرم که در دوران شیرخوارگی آرزوهایی داشته‌ام که اکنون از بازگویی آنها شرم دارم و هرگز نتوانستم گفته‌های وی را با عقاید مذهبی، دینی خود سازگار نمایم. در کار بالینی نیز علاقه‌ای به این شاخه در خود ندیدم و در درمان بیمارانم از آن بهره‌ای نبردم. همیشه در این اندیشه بودم که چرا بیش از صد سال از گفته‌های وی گذشته و هیچ مقاله معتبر و پژوهش قابل قبولی در این زمینه وجود ندارد، چرا دانش تجربی علاقه‌چندانی در آزمودن و اثبات بخشی این نظریات ندارد، آیا اصولاً نظریات وی علم است یا تنها گفته‌هایی است که ابتدا با پذیرفت و سپس آنها را توجیه نمود.

به یاد داستان «سرال» این می‌افتادم که میخ بر طویله خویش کوبید و گفت اینجا وسط زمین است و هر کس بر آن بپوشد، دارد خودش زمین را متر کند.

کتاب عصب‌شناسی روان‌پوشش را استاد و دوست عزیزم دکتر مگری به من جهت ترجمه پیشنهاد نمود و من چشم بسته به علم او و دانش او اعتماد داشتم. کتاب جالبی خواهد بود، آنرا بسیار شگفت یافتم و از ترجمه آن لذت بردم امیدوارم خوانندگان نیز از آن بهره کافی ببرند. این کتاب در اواخر سال ۲۰۱۴ به بازار ارائه شده و از جدیدترین منابع برای استفاده شده است. با اینکه تلاش کرده‌ام ترجمه‌ای روان و آسان باشد ولی بدون شک خالی از ایراد نمی‌باشد. خوشحال خواهم شد خوانندگان انتقادات و نظرات خود را از طریق رایانامه fakhraeiali@gmail.com به اطلاع اینجانب برسانند. متشکرم.

دکتر علی نحرایی - روان‌پزشک

تابستان - ۱۳۹۵

مقدمه آقای دکتر آذرخش مکرری

برای علاقمندان به نظریات روان‌پویایی بخصوص افرادی که به درک عمیق دیدگاه‌های فروید اصرار دارند و مایل هستند نقدهای عمده بر آن را مطالعه نمایند، کتاب‌های متعددی پیشنهاد می‌گردد. بدون شک آثار جان آلن هابسون در این میان قرار دارد. هابسون از جمله افرادی است که سعی دارد توضیح یا تفسیر جانشینی برای تعبیر فروید در زمینه ناخودآگاه ارائه دهد. تأکید ابتدایی و اصلی او بر مسئله رویاهاست. رویا یا به اصطلاح خواب دیدن در نظریه فروید و پیروان او جایگاه ویژه‌ای دارد. در واقع تفسیر رویاها یا "تعبیر خواب" - آنگونه که در ایران شناخته شده است - از مهمترین آثار فروید است. فروید آن را به نوعی شاهکار یا magnum opus خود تلقی می‌کرد و شالوده نظریه روان‌کاری خود را بر آن قرار داده بود.

فروید برای توضیح دلیل وجود رویاها و ساختار غریب و هذیان‌گونه آنها به نظام نبوغ‌آمیزی از کارکرد خودآگاه در متابین ناخودآگاه توسل می‌جوید. ماهیت بینایی و هذیان‌گونه آنها را به ترتیب در بازگشت به سطح حس و تفکر مبتنی بر فرآیند اولیه جستجو می‌کند. او باور دارد که فراموشی سریع رویاها بعد از بیدار شدن به اثر سرکوب سریع آنها بدلیل محتوای غیرقابل قبول نشأت می‌گیرد. او بر این باور است که محتوای رویاها نیازمند تفسیر است و از طریق مطالعه محتوا می‌توان به زوایای پنهان و ناشناخته ذهن آنها رسید. نکته مهم دیگر این است که در آثار بعدی نه تنها بر اهمیت محتوای رویاها تأکید دارد بلکه آن را به محتوای علایم هذیانی در بیماران پسیکوتیک نیز تسری می‌دهد. یعنی نه تنها رویاها تفسیرپذیر هستند، بلکه مطالعه محتوای هذیان‌ها و توهمات افراد اسکیزوفرنیک و پارانویید نیز مسرر مفید است. سال‌ها این تفکر رویه غالب و چالش‌ناپذیر در روان‌پزشکی تلقی می‌گردید. رویاها به افراد عالم شباهت زیادی به هذیان‌ها در افراد پسیکوتیک دارند. البته این شباهت زاییده ذهن فروید نبود و فلاسفه، پزشکان و روان‌پزشکان قرون هجدهم و نوزدهم بسیار بر آن تأکید داشتند.

نظریه ماهیت مشابه رویا و پسیکوز در نیمه دوم قرن نوزدهم با تأگیری دستگاه الکتروآنسفالوگرام برای سنجش خواب و کشف خواب REM به ناگاه کنار گذاشته شد. مشخص شد که در هنگام خواب بویژه در حالت رویا دیدن الگوهای خاصی در نوار مغزی انسان‌ها مشاهده می‌شود که از حالت بیماری متمایز است. اما در زمان بیداری در افراد اسکیزوفرنیک مطلقاً الگوهای خواب‌گونه دیده نشد و دانشمندان به سرعت به این نتیجه رسیدند که رویا و پسیکوز دو پدیده مجزا و نامربوط هستند.

سالها بعد آلن هابسون سعی دارد مجدداً به تفسیر مشابهی برای رویا دیدن و افکار هذیانی افراد پسیکوتیک دست یابد. او نظریه فعالسازی - سنتز یا activation-synthesis را ارائه می‌دهد. بر

این اساس در حالت رویا دیدن و چه بسا افراد اسیکزوفرنیک و سایکوتیک، ما با یک حالت بیش‌تداعی یا hyper-associative مواجه هستیم. بدلیل این وضعیت امور به ظاهر نامربوط در رویا به هم ربط پیدا می‌کنند و اشیاء و حالاتی که در بیداری باعث تداعی یکدیگر شده یا ربط آنها به هم غیرممکن و غیرعقلانی تلقی می‌شوند، در حالت رویا- و احياناً پسیکوز- به هم ربط پیدا می‌کنند. این حالت بیش‌تداعی نیز ناشی از تغییراتی در سطح برانگیختگی مغز است و مشارکت فعال مراکز لیمبیک و کورتکس بینایی ماهیت هیجان زده و دیداری (بصری) این حالات را توضیح می‌دهد. به اعتقاد هابسون این حالت بیش‌تداعی و بنابراین محتوای رویاها نیاز به تفسیر ندارد و برخلاف فریاد تعبیر ناخودآگاه برای آن زیاده و غیرضروری است. غریب بودن خواب‌ها با صرف آمیزش تصادفی خاطرات در وضعیت بیش‌تداعی قابل توضیح است. او اعتقاد دارد در بررسی رویاها باید به شکل آنها بسنده کرد. در وضعیت رویا به دلیل غیرفعال شدن انتخابی مراکز خاصی از مغز توجه به محرک‌های بیرونی کاهش و خاطرات درونی فعال می‌شوند. دسترسی به حافظه کوتاه‌مدت تقلیل یافته و خاطرات ده‌ه‌ها می‌گردند. حس اراده و کنترل نیز در جریان خواب خاموش است. به همین دلیل بیدار رویا منطقی است و در طی خواب نمی‌تواند بر سرنوشت رویاها اثر بگذارد و تنها به ناظری ناتوان تبدیل می‌گردد. در واقع تمام رویاها با خاموشی انتخابی بخش‌هایی از مغز و فعالیت بیشتر برخی نواحی دیگر قابل توضیح است. او اعتقاد دارد بنابراین ساختار فرضی فروید برای ناخودآگاه و اجرای ذهن واقعی نیست.

بنظر می‌رسد که نظریه بیش‌تداعی می‌تواند گزینه جالب و تفکر برانگیزی برای توضیح حالاتی چون هذیان‌ها در افراد پسیکوتیک، شکل‌گیری علائم روان‌پزشکی در بسیاری از بیماران و حتی ماهیت لغزش‌های زبانی و حتی طنز و جوک باشد. بنابراین مطالعه آثار هابسون بویژه اثر فعلی را به تمامی علاقمندان به نظریات ذهن، مسئله ناخودآگاه و روان‌کوی ترسناک می‌نمایم.

البته باید به استحضار خوانندگان محترم برسانم که برخلاف تأکید هابسون و مترجم محترم اثر وی آقای دکتر علی فخرايي، هنوز مناقشه را تمام شده نمی‌دانم. به عدم مطالعه این اثر کمک شایانی به گسترش افق دید علاقمندان کرده و امیدوارم آنها را به تفکر درباره فروید و منتقدان او وادار نماید. سوال اصلی و طلایی این است که آیا واقعاً در حالت بیش‌تداعی، شکل‌گیری ارتباط‌ها تماماً تصادفی هستند یا هنوز از قوانین مرموز و ناشناخته‌ای پیروی می‌کنند؟

دکتر آدرخش مکرری

شهریور ۱۳۹۵

پیشگفتار

برای نخستین بار آلن هابسون را چند سال قبل در کنفرانسی فنی راجع به پاسخ‌های الکترومغناطیسی مغز در شهر توپینگن ملاقات کردم. صراحتاً بگویم برخورد اولم با آلن بدینگونه نبود که حضورش را با قدردانی و موافقت با گفته‌های من طی سخنرانیم اعلام نماید بلکه با صدایی رسا هم تشویق می‌کرد و هم ایراد می‌گرفت و آزار می‌داد. این رویه تا امروز نیز ادامه داشته و در تئورات علمی بعدی ما نیز جریان یافته و به این کتاب نیز سرایت کرده است.

طی سالهای متمادی من جریان چرخه ییلاق-قشلاق بین قاره‌ای وی شده‌ام (او معمولاً در بهار از خانه زمستان در سیسل به مزرعه‌اش در ورمونت برمی‌گردد). هنگام حضور وی شرایط ویژه و هیجان‌انگیزی به‌وجود می‌آید، زمانی که وی همکاران مرا (عمدتاً جوانترها را) با سخنان شاعرانه و علمی‌اش در باب سبب زیست‌شناسی، هوشیاری و رویاها به وجد آورده و آنها را مجذوب خویش می‌نماید. با وجود سن بالای وی، گیرایی کودکان و معصومانهای در رابطه با مطالبی که ذهن وی را درگیر کرده مشاهده می‌شود. این دل‌مشغولی‌ها و بینش به آنها پایه موضوعی را تشکیل می‌دهد که قرار است از آن لذت ببرید.

در همان صفحات نخست مشخص شد که هابسون و آنا فریتس، التقاطی بوده و با همین شیوه به بهترین مسائل علوم اعصاب و فلسفه می‌نگرد. علاوه بر این، نقطه نظرات وی به شکلی دلپذیر شهودی بوده و سبب می‌گردد تا وقفه‌ای کرده و به دقت به آنچه خواننده می‌بیند، بیان‌دیشید. اگرچه آلن را بخوبی می‌شناسم و در طی سالهای متمادی با وی همکاری، زیادی داشته و مقالات زیادی با هم نگاشته‌ایم هنوز هم از صراحت و سادگی وی حین مباحثات علمی، یکه می‌خورم و متعجب می‌گردم.

موضوعات بارزی همچون همسانی بین دوگانگی مغز-ذهن و جدایی بین روان‌پزشکی و علوم اعصاب هم از منظر تاریخی و هم از نقطه نظر علمی و کاربردی به بحث کشیده شده است. هابسون این جدایی‌ها را تقبیح کرده و از آنها به عنوان "فرصت‌های برباد رفته" یاد

می‌کند که نزدیک به یک قرن ادامه داشته است. از نظر هابسون این جدایی غیرطبیعی بین مغز و ذهن و روان‌پزشکی و علوم اعصاب یک نکته ساختگی تاریخی است که به واسطه تعصب و افراط‌گرایی بی‌مورد مکاتب دانشگاهی و علمی ادامه یافته است. او یک یگانگی دوجانبه را مطرح کرد، به این معنی که مغز و ذهن و روان‌پزشکی و علوم اعصاب را باید به عنوان دو روی یک سکه در نظر گرفت. این نظریه بسیار مقبول بوده و یافته‌های عصب زیست‌شناختی دهه‌های اخیر بویژه در حوزه دانش خوابیدن و خواب دیدن مؤید آن می‌باشند، پیشرفت‌های علمی که خواب هابسون یکی از طراحان و دست‌اندرکاران آن بوده است. هابسون تاریخچه این جدایی و یگانگی شگرف در سه قرن گذشته را بر پایه پیشکسوتان کلیدی آن در فلسفه طبیعی، روان‌پوش‌گرایی و عصب‌شناسی (علوم اعصاب) بررسی کرده است. در این کتاب هم آدم‌های خوب و بد نامیده می‌شوند. آموز آدم خوب و فروید شخصیت منفی داستان می‌باشد. همکاران خیلی زود و در همان صفحات نخست متوجه می‌شوند از آنجا که فروید برخلاف اتو لویی موفق به دریافت جایزه نوبل نگردید، روزگار سختی را در این کتاب متحمل می‌گردد و همه چیز برای فروید بد و بدتر می‌گردد. علیرغم سرخوشی از ارائه هابسون در ساختار شکنی فروید من اغلب درباره چگونگی پذیرش آن توسط افرادی همچون مارک سولمز (یکی از دوستانم) که یکی از پرچمداران عصب روان‌کاوی بوده و پیرو سرسخت مکاتب فروید می‌باشد، نگران و اندیشناکم. به هر حال شاید یادآوری این نکته که هر داستار نو (و تأثیرگذار) نیازمند یک ضدقهرمان نیز می‌باشد خالی از لطف نباشد.

بگذریم، چرا روی خواب دیدن تمرکز کرده‌ایم؟ شاید بیشتر افراد آشنایی را مظهر و جوهره انسان بودن در نظر می‌گیرند. جالب توجه اینکه همه هوشیاری و تمرکزمان محدود به هوشیاری حین بیداری بوده است. هوشیاری دوره بیداری را تفسیر و توضیح دهید، در این صورت همه چیز را شرح داده‌اید. در اینجا هابسون همه ما را به کمی عقب‌تر دعوت می‌کند و از ما می‌خواهد به این بیندیشیم که پیش از بروز هوشیاری حین بیداری چه چیزی رخ داده است. او نظریه تازه‌ای ارائه داده است، به گفته او هوشیاری حین بیداری از سابقه‌ای عمیق‌تر

ظهور می‌کند و آن را پیش هوشیاری (هوشیاری بدوی) می‌نامد و معتقد است قبل از به دنیا آمدن از آن برخوردار می‌گردیم. به عبارت دیگر هوشیاری فلسفه و فرهنگ عامه، حالتی موقتی و ناپایدار می‌باشد که به واسطه رویارویی با دنیای حسی پس از تولد و در واقع پس از برخاستن از خواب شبانهگاهی بوجود می‌آید. تحت سیطره قرار دادن هوشیاری حین بیداری (در دوران جنینی و شبانهگاهی) به هوشیاری حین خواب دیدن شاید متناقض به نظر برسد ولی اگر درست به آن بیندیشیم، کاملاً معقول و منطقی خواهد بود. رویابینی حالتی خاموش و ساکن از هوشیاری حین بیداری کاهش یافته و یا باقی‌مانده‌ای از هوشیاری که در غیاب حواس پنج گانه بجا می‌ماند، نبوده و بلکه فرایندی فعال و سازنده می‌باشد که زمینه را برای معنی‌دار ساختن حواس روزانه را فراهم می‌آورد. هابسون در رابطه با این نظریه جدید مباحث مفصل فراوانی مطرح کرده که هم از نقطه نظر رشد روانی و عصبی و هم از نظر زندگی روزانه ما به این موضوع پرداخته‌اند.

بسیاری از این مباحث - دست کم آن‌هایی که موافق تأیید من نیز می‌باشد - موافق با نظریات ضدحیات‌گرایی هلموتز می‌باشد. برجسته‌ترین این نکات مفهوم استنتاج و استنباط ناخودآگاه و مغز بعنوان عضو عامل استنباط است که ویدنر، نسیم "انگار" نمونه‌های حسی دریافتی‌اش را به شکلی خلاقانه به عهده دارد. این توضیح را نفس‌رهاس است که فرضیات ما در رابطه با شرح مجموعه حسی حین بیداری را می‌سازند و تشکیل می‌دهند. فرضیاتی که یک واقعیت مجازی را اشاعه می‌دهند که گهگاه تحت تأثیر اشارات حسی روییده از دنیای واقعی قرار می‌گیرد (که باید وجود داشته باشند) حالا باید گفت چرا این نقطه نظر برای هوشیاری با اهمیت می‌باشد؟

اگر گفته‌های هابسون (و هلموتز) صحیح باشد پس همه ما "بصورت طبیعی دانشمند بدنیا آمده‌ایم". علت وجودی ما برای تکمیل فرضیاتی است که بهترین تفسیر در رابطه با داده‌های حسی که با آنها رویاروی می‌شویم را ارائه می‌دهند. این نقطه نظر از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است زیرا هوشیاری را با یک برنامه عمل‌گرایانه دستوری همراه می‌بیند. بیایید تا آنجا

که می‌توانیم برخی از اصول پایه‌ای هابسون را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. دانشمندان چه می‌کنند؟ آنها در واقع درباره یافته‌های تجربی‌شان فرضیات مناسبی می‌سازند و با آزمایشات دقیقی که طراحی می‌کنند نمونه‌های آزمایشگاهی را مورد مطالعه قرار داده، نتایج را تجزیه و تحلیل کرده و فرضیات اولیه‌شان را بهبود می‌بخشند. ما چه می‌کنیم؟ عدم اطمینان‌مان درباره حالت دنیا را با سنجش فرضیات‌مان در مقابل داده‌های حسی می‌کاهیم. این داده‌ها به دقت انتخاب شده‌اند تا صحت و سقم فرضیات ما را نشان دهند تا بتوانیم بعداً آنها را بازنگری و اصلاح نماییم. نمونه‌گیری دقیق می‌تواند در مقیاس دهم ثانیه بوده (مثل حرکات تند و جهشی چشم‌ها) و یا طی ماه‌ها و سال‌ها (مثل حوزه‌ای که در آن کار می‌کنیم و یا ناحیه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم) دامه داشته باشد. اصولاً ما انسان‌ها همیشه بدن‌بال یافتن تفسیرهای عالی و ممسکانه‌ای برای یورش‌های حسی و تأثیرات حسی هستیم که مجبوریم آنها را به شکل اصلی و انتخابی دسته‌بندی کنیم. بنابراین چرا این نکته برای پیش-هوشیاری در دوره پیش از تولد و یا در واقع زمانی که ما خواب هستیم تا این حد حائز اهمیت است؟

یک پژوهشگر را پیش از اینکه آزمایشات خود را آغاز کند در نظر بگیرید. نخستین کاری که وی باید انجام دهد شناخت دقیق از برنامه‌ای که در پیش دارد، آشنایی با ادوات و امکانات موجود و اطمینان از مهارتش در بکارگیری آنها می‌باشد. علاوه بر این، نکات را در مورد جنینی که در رحم است و هنوز بدن‌یا نیامده در نظر بگیرید. امکاناتی که در اختیار دارد اندام‌های حسی می‌باشند که با تکان خوردن می‌تواند از آنها بهره‌برد. شاید تصور کنید که غواص جا افتاده‌ای در دوران جنینی (درون رحم) وجود دارد؛ در حالی که، همه نشانه‌های حسی احشایی و حسی عمقی) برخاسته از بدن ما کامل و دست نخورده بوده و در مراحل پایانی حاملگی شکل گرفته‌اند. این بدان معنی است که ما حتی در غیاب تأثیرات و نقوش بینایی جا افتاده نیز قادر به یادگیری پیامدهای حرکات چشمی‌مان (حس عمقی) می‌باشیم. این جنبه قالب‌ریزی شده ادراک بینایی (یادگیری چشمی حرکتی) پیش‌نویس نحوه جمع‌آوری اطلاعات دیداری پس از تولد و حین بیداری خواهد بود و مقدم بر هر دو آنهاست. این شکلی از تقدم و زمینه است که

پیش هوشیاری را بعنوان پیش ساز هوشیاری حین بیداری آتی جلوه گر می سازد. جالب توجه اینکه همین نکته نقش مرکزی حرکات چشم در آشکارسازی ارتباط عملی (بینش) هوشیاری در بیداری و حین خواب دیدن را نیز مشخص می کند. لذا درباره حرکات سریع چشمی و خوابیدن و چگونگی پیوستگی اصیل و اساسی آنها به ادراک آگاهانه و ناخودآگاه مطالب زیادی خواهیم دید.

حالا دوباره به همان پژوهشگر پس از کسب یافته هایش برگردیم، اکنون دوره ای است که او فرضیات و الگوهایی مختلفی را مورد بررسی و آزمون قرار می دهد. براساس اصل اوکام^۱ - او دقیق ترین و ممسکانه تر عملی از کارهایش را در می یابد و ارائه می دهد. توجه داشته باشید که او در برنامه ای که در دست دارد از جمع آوری یافته های بیشتر دست کشیده است لیکن تمام فرضیات قابل قبول را زمانی که یکی از ممسکانه ترین (و یا ساده ترین) آنها را انتخاب نماید، مورد بررسی قرار می دهد. این عمل پالایش دنیای نمونه مان است - که توسط سخت افزارها و نرم افزارهای مغز ساخته شده است - و بسون آن را با خوابیدن مربوط می داند. دوره ای که با حذف ارتباط سیناپسی غیر ضروری از پیچیدگی و فراوانی واقعیات مجازی مان کاملاً کاسته شده است.

هرچه با کتاب بیشتر پیش می رویم متوجه خواهیم شد که در واقع این نظریات اصولی اساسی می باشند که هر دانشمند نکته سنجی به آنها نیاز دارد و این کتاب را براساس قوانین فیزیولوژی، ترمودینامیک (دمایوشی) و فرضیه اطلاعات پایه ریزی شده و جمع بندی آنها می تواند نور تازه ای بر درک خواب دیدن، هوشیاری بگستراند و فهم اینکه «چرا من (ایگو) هستم (در مجموع) زیرا (پس) مغزم مرا خلق کرده» را ممکن سازد. خلاصه اینکه این کتاب بسیار جالب حاوی نظرات و پیچیدگی های محسورکننده ای می باشد. بدون اینکه بخواهم شیرینی مطالعه آن را برایتان بکاهم، همینقدر بگویم که در صفحات نخست متوجه خواهیم شد

۱- اوکام: فیلسوف ضدانگلیسی قرن سیزدهم؛ او علم الهیات را یکسره از فلسفه جدا ساخت و تلاش کرد علم را را از چنگال کلیسا آزاد سازد. او اصل ایجاز در توصیف و الگوسازی را ابداع کردم.

چگونه استیل کولین (یکی از واسه‌های عصبی اصلی در مغز) خود وسیله‌ای برای کشف خودش بوده است.

پروفسور کارل جی فریستون، کارشناس پزشکی (MB)، کارشناس علوم (BS)، کارشناس ارشد (MA)، روان‌پزشک عضو کالج سلطنتی انگلستان، متخصص علوم آمار (FBS) و فلوشیپ فرهنگستان علوم پزشکی (FMedsci) فلوشیپ انجمن سلطنتی (FRS).

عضو هیئت مدیره و مدیر علمی مرکز تصویربرداری مغزی Wellcome Trust.

موسسه علوم اعصاب دانشگاه UCL لندن

لندن - انگلستان

www.ketab.ir

همچون من باور کنید، ذهن پنجره‌ای است که به مغز باز می‌گردد و ذهن و مغز سامانه واحدی را تشکیل می‌دهند. به نوشته زیر که از تجارب ذهن خودم تهیه و به چاپ رسیده است توجه نمایید.

اتو لویی آرزو می‌کند که یک قورباغه باشد

دیشب خوابی منطقی داشتم، تصور می‌کنم حداقل ساعتی یکبار از ۱۲/۲۰ تا ۷ صبح که از خواب برخاستم بیدار می‌شدم، لیکن این بی‌خوابی برایم نه ناخوشایند بود و نه سبب سوزش سردل که این روزها گاهی عذابم می‌دهد، شد. از پنجره اطاق به بیرون خیره شدم و از منظره برفی که تمام خانه و مزارع اطراف را پوشانده بود لذت بردم، برای تفریح و گذران وقت خیالبافی شبه رویای زیر را سر هم کردم:

اتو لویی از بودن در بهشت جا به نوبل خرسند و کمی خسته بنظر می‌رسد. کم‌کم برخی از کسانی که او را برای آزمایش بی‌نظیر جریان خون متقاطع قورباغه‌ها می‌ستودند از این کار دست کشیده‌اند. این آزمایش نشان داده بود که تحریک عصب واگ قورباغه شماره ۱ سبب کاهش ضربان قلب قورباغه شماره ۲ شده است. او تنها توضیحی که برای این پدیده ارائه داد این بود که باید ادهای شیمیایی (او آن را به افتخار عصب واگ "واگوستاف" نامید) از قلب قورباغه ۱ آید و از طریق جریان خون سبب کاهش ضربان قلب قورباغه شماره دو گردیده باشد.

این نخستین آزمایش علمی انتقال عصبی شیمیایی بود، موضوعی که مبحث اصلی این کتاب است اتو لویی اظهار می‌کرد این آزمایش از طریق یک رویا به او القا شده که البته در ابتدا قادر به یادآوری آن نبوده و پس از اینکه شب بعد دوباره همان رویا را دید، بخاطر سپرده است. بار دوم وی از خواب برخاسته و طرح آزمایش را یادداشت کرد، لذا قادر به انجام آن شده است.

نکته این ماجرا این است که واگوستاف اتو لویی همان استیل کولین است. امروزه می‌دانیم استیل کولین نه تنها یک پیامبر شیمیایی محیطی است که ضربان

قلب را کنترل می‌کند بلکه درون مغز نیز بصورت مرکزی عملی می‌کند و بخصوص در تولید خواب REM از اهمیت بالایی برخوردار است، مرحله‌ای از خواب که ارتباط تنگاتنگی با خوابهای زنده دارد. لویی خیلی زودتر از اینکه اهمیت کشف وی بر همگان آشکار گردد از دنیا رفت لیکن در خیالبافی من او از شنیدن خبر پیشرفت‌ها و اکتشافات پس از خودش خشنود و مشغوف می‌باشد.

در تخت خواب و پایان خوابم از ملاقات مجازی با اتو لویی خوشحالم و از بازگو کردن مجازی تجارب و آزمایشاتم که نشان می‌دهد می‌توان خواب REM را با تزریق میکرو سکه‌ی داروهای شبه استیل کولین به ساقه مغز ایجاد نمود هیجان زده می‌باشم. جالب‌تر از همه اینکه احتمالاً خود استیل کولین ابزار کشف خود بوده باشد، ایده بسیار لویی که مطمئن بود دوست وینی‌اش «زیگموند فروید» از آن استقبال و قدردانی می‌کند من و لویی از اینکه استیل کولین (یک ماده شیمیایی) برآورنده آرزوها شده بصورت خنده‌داری متعجبیم. نظر فروید درباره این مسئله را نمی‌دانیم زیرا وی هیچگاه به هشتاد و نهم نوبل راهی نداشته است.

حالا از لویی درباره آرزوهای مشترک محرمانه‌اش می‌پرسم، در کنار اشغال جایگاه معتبری در معبد دانشمندان چه خاسته‌هایی دارد؟ از پاسخ لویی شگفت‌زده شدم، او می‌خواست یک قورباغه باشد. با شنیدن این آرزو عجیب و غریب از جا پریدم و مدتی طول کشید تا به خودم بیایم و بهفهمم چنین چیزی امکان‌پذیر است در صورتی که لویی با کمک رویاهایش مسائل خود را حل کند. با بهره‌گیری از خودالقایی قبل از خواب، به همان صورتی که در شب دوم روی من واکنش داد استفاده کرده بود می‌توانست روای مد نظرش را ببیند و موضوع آن را تنظیم نماید. من تا بحال نشنیده‌ام کسی توانسته باشد خود را به قورباغه تبدیل کند لیکن تصور کردم که باید امکان‌پذیر باشد، اما چرا از اینکه لویی چنین آرزویی کرده بود متعجب شدم؟

مثل بیشتر پسران اواخر سده نوزدهم، لویی نیز مخفیانه طنزپرداز شهیر آمریکایی ساموئل کلستر که با نام هنریش مارک تواین شناخته شده‌تر است را

ستایش می‌کرد. هیچ‌یک از شاهکارهای مارک تواین به اندازه داستان جست و خیز قورباغه ولایت کالاورای لویی را تحت تأثیر قرار نداده بود. لویی مطمئن بود اگر به قورباغه تبدیل شود می‌تواند تواین را ملاقات کرده و مسابقه پرش قورباغه را ببرد. شاید برای اینکه استیل کولین زیادی مصرف نماید ولی در بهشت جایزه نوبل شما نگران اینگونه مسائل جزیی نیستید. همانگونه که در تخت خواب دراز کشیده بودم می‌توانستم لویی را به شکل قورباغه‌ای ببینم که قهرمان ادبی خود را یافته و جایزه مسابقه پرش قورباغه‌ها را نیز برده بود.

زمینه تاریخی

با توجه به شواهد موجود، که اخیراً مورد بازبینی قرار گرفته‌اند، علوم اعصاب و روان‌پزشکی تا شروع قرن بیستم که چندین جدایی آنها از یکدیگر آغاز گردید بهم پیوسته و بستر مشترکی داشته، من می‌خواهم دوباره آنها را که یکدیگر قرار دهم. چگونه باید این جدایی نامیمون را بپذیرا باشیم؟ من کار خود را با مشخص کردن و شناسایی عوامل آغاز و به سمت پویش‌های موثر حرکت خواهم نمود.

در حدود سال ۱۹۰۰ علوم اعصاب (عصب‌شناسی) با بیماری‌های مشخص مغزی اطلاق می‌شد که جایگاه ضایعه آن کاملاً مشخص بوده و بتوان آن را بصورت فیزیکی و با کمک دارو یا جراحی درمان نمود. روان‌پزشکی مسئول اختلالاتی بود که ذهن و رفتاری تلقی شده و منشأ مغزی آنها جای بحث داشت، حال چرا عصب‌شناسی هیچ‌چیزی در این زمینه نپذیرفت؟ زیرا اساس مغزی بسیاری از اختلالات روان‌پزشکی از جمله اختلالات فراگیر از پای در آورنده‌ای همچون اسکیزوفرنی اصولاً شناسایی نشده و آنها را اغلب "کارکردی" می‌نامیدند بدین معنی که انگار هیچ پایه جسمی برای آنها مطرح نیست. این اشتباه مهلک زمینه در دوگانه گرایی ذهن-جسم داشت که همواره به دلیل بدسگالی اندیشمندان‌ای که بخصوص توسط رنه دکارت فرانسوی در قرن هفدهم تشریح شد ادامه داشته است.

مهمترین فرد تأثیرگذار در جدایی بین عصب‌شناسی و روان‌پزشکی دوست اتو لویی، عصب‌شناس ونیزی یعنی زیگموند فروید بود که قبلاً در سال ۱۸۹۵ تلاشی ناموفق در همآوری

(ترکیب) عصب‌شناسی و روان‌پزشکی بخرج داده بود. پس از اینکه فروید شکست فکری خود در پروژه روان‌شناسی علمی را پذیرفت، روان‌کاوی را ابداع نمود و اعلام کرد که هیچ یک از اصول روان‌شناختی ابداعی وی نه بر پایه مفاهیم عصب‌شناسی بنا نهاده شده‌اند و نه با این اصول قابل درک می‌باشند. بنابراین مغز از ذهن جدا افتاده و دامنه عصب‌شناسی و روان‌پزشکی جداگانه و به موازات یکدیگر در بیشتر قرن بیستم به حرکت خود ادامه دادند. من از این جدایی بعنوان چارچوب راهنمایی برای سعی در یکپارچه سازی این دو استفاده کردم.

یکی از پیامدهای ناخوشایند این پیشرفت مهم نامیمون تاریخی نهادینه شدن جدایی دوگانه گی و ر - ذهن بود. پیش بینی فروید بر این بود که با پیشرفت مناسب علوم مغزی فرضیات روان‌شناختی وی به اثبات رسیده و مورد تأیید قرار می‌گیرد. این کتاب به ارزیابی این پیش بینی می‌پردازد. فرید ارزش کار پراهمیت اتو لویی را درک نکرد. البته او حق داشت، امروزه ما تنها با گذشته برخورد می‌کنیم. این سده می‌توانیم این سخنان را بیان نماییم. به اعتقاد من در عین حال که برخی از نظریات فروید هنوز هم معتبر است، اکثر آنها اشتباه و تاریخ گذشته است. فرضیات جایگزین که بر اساس دانش نین خوابیدن و رویابینی (خواب دیدن) امروزه مطرح شده‌اند نظریات روان‌کاوی را نه تنها رد نمی‌کنند بلکه فرضیات تازه‌ای را بجای آنها مطرح می‌کند که همگی مهر ابطالی بر روان‌کاوی می‌باشند. فرضیات امروزی هم خیلی ساده بوده و هم با نظریات فروید تفاوت زیادی دارند. آنها با دست بستن از روان‌کاوی شروع تازه‌ای را نوید می‌دهند. این کتاب تلاشی برای بازسازی بنای علمی روان‌پزشکی در مفاهیم و تعاریف عصب‌شناسانه می‌باشد.

در این مجلد به مصادر نظری می‌پردازیم و تأثیر یافته‌های تازه بر آنها را بررسی می‌کنیم. در راستای کتاب قبلی‌ام تخریب و بازسازی ایگو (انتشارات کارناک ۲۰۱۴) به جزئیات کاربری بیشتر پرداخته و نمونه‌هایی از کار بالینی و زندگی واقعی‌ام را ارائه خواهم داد. در کتاب قبلی به مورد گلن جات زیاد پرداختم. او در کتاب‌هایش به آسیب‌های دوران کودکی، یک برنامه درمانی علمی پرداخته و توضیحات مفصلی در این راه داده است. این برنامه تأییدی بر دانش نوین خوابیدن و خواب دیدن می‌باشد.

از آغاز تا به امروز عصب‌شناسی علمی تشریحی و ساختمانی بوده است، و بدترین عیبش ایستایی بودن آن است. روان‌پزشکی بیشتر کارکردگرا بوده و یکی از بهترین محاسنش پویایی آن است ولی تا امروز هیچ مبنای عضوی (جسمی) برای پویش‌های آن وجود نداشته است. عصب‌شناسی جمود بیشتری داشته و علمی‌تر است در حالیکه روان‌پزشکی بیشتر به نظریات تکیه داشته و تا حدی غیرعلمی است. عصب‌شناسی از اینکه از شر اختلالات روان‌پزشکی همچون اختلالات روان‌پریشانه، اسکیزوفرنی و اختلال افسردگی-شیدایی که شناخت اندکی از آنها وجود دارد، درمان آنها مشکل است راحت گردیده خوشحال است.

در عین حال عصب‌شناسی بدلیل خلاصی از روان‌نژندی‌هایی همچون هیستری که توجیه عضوی برای آن وجود ندارد نیز شادمان است. در واقع همین هیستری بود که فروید را ترغیب به ایجاد روان‌کاوی نمود. هیستری تعابیر عصب‌شناختی را به بازی گرفته بود. در همان دوران هیستری (اختلالات پسیلی امروز) نه تنها پویشی بود بلکه شدیداً تحت تأثیر نیروهای پیرامونی بویژه سائق‌های جسم روان‌شناختی قرار داشت. فرضیهٔ رویاهای فروید و همین‌طور فرضیه وی در باره روان‌نژند، بر اساس شواهد و افکار جنسی بسیار محلی و موضعی بنا نهاده شده بود که به سادگی می‌توانست آنها را یکدیگر جابجا نماید. به اعتقاد فروید هم خواب دیدن طبیعی و هم روان‌نژندی‌های بیمارگونه بدل و واس زنی و تغییر مسیر آرزوهای لیبیدویی دوران شیرخوارگی که از نظر خودآگاه غیرقابل قبول می‌باشند، بوجود می‌آیند. این فرضیات هم سرهم بندی اندیشمندانه‌ای بود و هم از نظر درآیندزایی عالی، چرا که هر دو مقوله روان‌نژندی و خواب دیدن عالمگیر می‌باشند.

دانش نوین خواب دیدن دلایل ساده‌تر و محتمل‌تری از سازوکارهای پیچیده روان‌شناختی مبدل پوشی، سانسور و نمادسازی فروید برای خواب دیدن ارائه می‌دهد. رویاها در واقع تنها آگاهی ذهن ما از فعالیت مغزی حین خواب است. البته روان‌نژندی تا حدی فرق داشته و هنوز کاملاً درک نشده، البته دانش خوابیدن و خواب دیدن (روایاها) آن را در قالب کارکردهای طبیعی مغزی تا حدی شرح داده و قابل فهم‌تر نموده است.

علیرغم وجود کاستی‌های آشکار این فرضیات تازه، ویژگی‌های مثبت زیادی دارند که باید آنها را تقویت نمود. مهمترین ویژگی این فرضیات قدرت همسان توضیحی گسترده آن است.

این نکته شامل توضیح آنچه که مقدم بر خواب REM (زمینه ساز آن) حین دوران جنینی در رحم رخ می‌دهد؛ حجم بسیار بالای خواب REM در نوزادی، جنبه پردازش اطلاعات و انرژی بخشی خواب REM و ارتباط ظریف آن با هوشیاری نیز می‌باشد. برخی از این یافته‌ها دستاورد پژوهش‌های من و همکارانم می‌باشد. ولی بیشتر آنها توسط افراد دیگری بدست آمده است، دانشمندان کاملاً مستقل. بسیاری از اصول فیزیولوژیک واقعیت مجازی را می‌توان در بستر دانش رو به رشد عصب زیست‌شناسی رشدی به بوته آزمایش گذاشت و منابع ویژه آن را نشان داد.

رشد روزافزون دانش عصب زیست‌شناسی در قرن بیستم، بطور فزاینده بستر علمی استواری را برای عصب‌شناسی و هم روان‌پزشکی بوجود آورده است. سخن اصلی من این است که اکنون زمان بویستن راتحاد مفهومی دوباره روان‌پزشکی و عصب‌شناسی فرا رسیده، پیوستگی که از طریق علم‌شناسی روان‌پویشی امکان پذیر است. در نگاه نخست، این مفهوم مخالف عقل سلیم به نظر می‌رسد چرا که عصب‌شناسی (علوم اعصاب) و روان‌پویشی دو مقوله کاملاً مجزا و سر دمدار این جدایی می‌باشد. به طور یقین یک فرایند نمی‌تواند هم عصب شناختی و هم روان‌پویشی باشد. لیکن همان‌گونه که به نشان خواهیم داد، مقاومت در برابر نظریه عصب‌شناسی روان‌پویشی فقط مبنای تاریخی داشته و واقعاً قابل توجه و ارزشمند نبوده است.

دوگانه گرایی دکارتی تداوم یافته بود

گفتم که جدایی روان‌پزشکی و عصب‌شناسی ناخواسته روان‌گرای دکارتی را نهادینه کرد. بیشتر دانشمندان و فلاسفه امروزی دوگانه گرایی دکارتی را باطل می‌دانند و معتقدند با جداسازی ذهن و مغز دانش پزشکی ناخواسته یک اشتباه فلسفی فاحش را ترویج بخشیده است. بسیاری از فلاسفه از جمله خودم اعلام کرده‌اند که ذهن و مغز و همچنین روان‌پزشکی و علوم اعصاب مستقل از یکدیگر نیستند. بلکه در واقع دو روی یک سکه می‌باشند. دو جنبه یک مقوله یگانه (یگانه‌گرایی) که من ابداع کرده‌ام، هم جذاب و هم امید بخش می‌باشد و به نظر از آینده درخشانی برخوردار است، البته شاید فهم یا پذیرش آن برای برخی افراد دشوار باشد. عصب‌شناسان متعصب و سرسخت بر این نکته پافشاری دارند که تنها پس از شناسایی دقیق

میکروسکوپی مغز می‌توان ذهن را تفسیر نمود. من خوش بینی آنان را تحسین می‌کنم لیکن با راه کار و جمع بندی آنها مخالفم. اگر گروهی از دانشمندان همزمان و دو سویه به مطالعه و آزمایش مغز و ذهن بپردازند هیچ گونه پیشرفتی حاصل نمی‌گردد، به همین نحو روان پزشکان لجوجی وجود دارند که هنوز بسیاری از آنان باور دارند که دانش ذهن هیچ نیازی به یافته‌های مغزی ندارد و با غرور اعلام می‌کنند روان‌شناسی هیچ نیازی به علوم اعصاب ندارد.

اطمینان دارم که هر دو سر این گستره اشتباه می‌کنند و امیدوارم در این کتاب بتوانم نشان دهم رم‌بافتی آمیخته و یکپارچه نه تنها ضروری و مطلوب است بلکه امکان پذیر و عملی نیز می‌باشد. در اینجا باید تأکید کنم که بر تغییر الگوی علمی، مفهومی و تجربی اشاره دارم. چنین تغییر الگویی به همانست که توسط برخی از روان پزشکان و متخصصین مغز و اعصاب در حال پیگیری است. سابقاً تخصص‌های پزشکی را به میان نکشیدم) و آنها را به سمت دانش نوین خوابیدن و خواب دیدن دشانده‌ام. من پیامدهای دشوار سیاسی و سازمانی چنین تغییر گسترده مفهومی را به دیگران وای نگذارم.

در جاه طلبانه‌ترین نگاه، من دانش را خردمندانه و راه‌یابی را نه تنها رکن اصلی تمام دانش پزشکی بلکه علوم انسانی نیز می‌دانم. با نگاهی متدل‌تر و واقع‌گراانه‌تر امیدوارم کسانی که خود را متخصص مغز و اعصاب می‌نامند در شناسایی و پاسخ‌دهی به مشکلات بیمارانشان که تاکنون روان پویشی نامیده می‌شد، راحت‌تر و آگاهانه‌تر باشند. در چنین حالی تلاش می‌کنم روان پزشکان و بخصوص کسانی که گرایش اصلی آنها روان پویشی است، به‌یاد آید. یافته‌های عصب‌شناسی ذهن و اختلالات آن را بیشتر مورد عنایت قرار دهند.

آنچه که امروزه بدنبال آن هستم رهیافتی توأم و یکسان برای ذهن و من است، مقوله‌ای که تاکنون بیشتر با این / یا آن بوده است. از جنبه عصب زیست‌شناسی امیدوارم فلسفه پایین به بالایی که هم کل نگر باشد (در نگاهی مثبت به معنای کلمه جانشین واگشت‌گرایی و تحلیل‌گرایی باشد و در نگاهی منفی حذف‌کننده و برانداز باشد)، بدنبال علوم اعصابی هستم که از مغز به ذهن برسد. از جنبه روان‌شناختی نسبت به نگاهی از بالا به پایین به ذهن و حالات آن تردید دارم و به نظرم امروزه باید روان‌پزشکی را تقریباً به شکل انحصاری بر یافته‌های روان شرح حالی مستند کرد. اطمینان دارم آنچه که امروزه روان‌پزشکی زیست

شناختی نامیده می‌شود نمی‌تواند از عهده این کار برآید چرا که روان‌پزشکی مقوله‌ای تمام‌زیستی نمی‌باشد و تکیه محض بر روان‌داروشناسی نیم‌پز آکنده از کاستی درست نمی‌باشد. از آنجا که رهیافت یا این / یا آن بسیار وسوسه‌انگیز است می‌دانم قبول‌اندن یکسانی و همراهی دو حوزه فوق‌کار بسیار دشواری است. هنگامی که حسی را احساس می‌کنم و یا غرق در تفکر موضوعی هستم آگاهی خاصی از اینکه این تجارب ذهنی به نحوی وابسته به عملکرد مغز می‌باشند ندارم. بنابراین مکتب یا این / یا آن تمایل زیادی به ساده‌سازی متعارف پیدا کرده و با کنار گذاشتن ترکیب مفهومی دشوار مغز و ذهن خود را از شر این معضل رهاییده است. در عین حال رهیافت یا این / یا آن هویت فردی و تخصصی این دو مقوله را مشخص و مبارزه دائمی عامیانه، روان‌پزشکی و عصب‌شناسی را تعدیل و کنترل نموده است.

طرفداری من از رهیافت "باهم / و" بدلیل نارضایتی است که از اشتباهات واضح، بینش ساده‌انگاری علمی و فقدان دست‌رفته‌ناشی از جدایی موجود بین این مقوله دارم، جدایی که به واسطه طرد ناگزیر و دلیل درک‌ناپذیر روان‌پزشکان امروزی، روان‌پزشکی را به سمت داروگرایی ناخوشایندی کشانده است. می‌خواهم دانش تخصصی را از طریق بازگشت به یک ذهنی‌گرایی گسترده که شبیه به عارضه‌های روان‌پزشکی در برابر اثرات مایوس‌کننده بینش تخصصی‌گرایی عمل می‌کند، تقویت نمایم. با توجه به تمام دلایل فوق‌کتاب زیر را به رشته تحریر در آوردم تا هم جدایی روان‌پزشکی و عصب‌شناسی را از نظر تاریخی بررسی کرده باشیم و هم فرضیه علمی جدیدی که از بستر دانش نوین خواب و خواب‌بین برخاسته را ارائه دهم. اینکه خواب دیدن گلوگاه و نقطه آغاز عصب‌شناسی روان‌پویشی باشد جای تعجبی ندارد زیرا همین رویاها بودند که در سال ۱۹۰۰ فروید را وادار به انتشار دهکرا و، یعنی: تعبیر رویاها نمود و پرچم این جدایی را برافراشت. البته به نظر من فروید حدود یک قرن از زمان خود پیش‌تر بود لیکن شدیداً معتقدم عقاید و نظرات وی بیش از آنکه علمی باشد ادبی بود و امروزه باید برای بازسازی روان‌شناسی علمی آنها را کنار گذاشت.

در ابتدا این کتاب را "این چنین ایگو" نامیدم زیرا می‌خواستم هم با رنه دکارت و گفته‌های مشهودش Ego Ergo sum که سبب جدایی فلسفی مغز و ذهن شد و در عین حال با فروید که ذهن را به سه قسمت مجزا تقسیم کرد و اشاره مبهمی به جایگاه مغزی آنان نمود به

چالش بنشینیم. هنگامی که دکارت جمله معروفی Logito Ergo Sum را بر زبان جاری نمود اعلام کرد حوزه ذهنی مسئول بودن ماست که بجز غده صنوبری شگفت انگیز کاملاً از بدن مستقل می‌باشد. من معتقدم مغز به گونه‌ای همان ایگو است و آنچه من (ایگو) هستم (sum) به این دلیل است که (Ergo) که در مراحل نخستین رشد و نمو مغزم مرا به عنوان عاملی پیشینی خلق نموده است. بر خلاف فروید معتقدم ایگو مقدم بوده و به هیچ وجه از اید که فروید آن را اساس غریزی ایگو فرض نموده بدست نمی‌آید، از نظر من ایده سوپرایگویی که فروید مطرح نمود در واقع بخشی از ایگو است که قسمتی از آن درون‌زاد است (نوع‌دوستی پایه‌ای ژنتیکی دارد) و قسمتی از آن محصول یادگیری اجتماعی است (خدمت به دیگران به عنوان نصیحتی اخلاقی).

من داستان را با سوراخ ریخته رشد و نمو روان‌کاوی آغاز کرده و نشان داده‌ام که قاعدتاً برای شکوفایی هرچه بیشتر نیازمند عصب زیست‌شناسی قرن بیستم می‌باشد. رشد طبیعی مدنظر من را امروزه می‌توان در زمان پنج سال خوابیدن و رویاها یافت. در راستای تأکید قبلی‌ام بر ایگو بجای اید شواهد علمی مؤید فرضیه کانت در باب یک "خود" ابتدایی (Priori) (ایگو) که هسته مرکزی هوشیاری خواهد شد را ارائه داده‌ام. از نظر من برخلاف تصور فروید هوشیاری حین رویا یک مقوله مأخوذ و برگرفته شده و با جدای از مغز (آنگونه که برای دکارت بود) نمی‌باشد بلکه ابتدایی و مقدم است. هوشیاری حین رویاها در واقع تجربه ذهنی فعالیت درونی مغز است. هوشیاری حین رویا در رحم و دوران جنینی رخ می‌دهد و هوشیاری بیداری بعدها از آن استقرار می‌گردد، در واقع از رویاهایمان فوران می‌کند و امکان دیگری برای آن وجود ندارد. هوشیاری بیداری تنها پس از تولد ظهور می‌کند از این رو در مثال من ثانویه می‌باشد.

نشان داده‌ام که چگونه ایگو پس از تولد رشد می‌کند و شرایط مناسب این رشد را بر اساس دانش کردارشناسی بدست آورده‌ام. بنابراین کارکرد سالم ایگو هم به عوامل ژنتیک و هم فرا ژنتیک بستگی دارد که با یکدیگر و محیط پیرامونی تعامل قابل توجهی دارند. پس توجه داشته باشید مفهوم روان‌پویشی‌ها در دل عصب‌شناسی نهفته است و تکیه بر تثبیت مداوم پویش‌ها در مغز دارد. یعنی من معضل یا این / یا آن را با صورت‌بندی هر دو / با هم که در آن ذهنیت (آن

را ذهن می‌نامیم) در واقع آگاهی ما از پویش‌های عینی بافتی پیچیده (که ما آن را مغز می‌نامیم) است جایگزین کرده‌ام. در حال حاضر نسبت به ذهن و مغز آنقدر شناخت داریم که بفهمیم مدتهای مدیدی است راهی را به خطا پیموده‌ایم و اکنون زمان بازگشت و نگاهی تازه به آنچه که تصور می‌کردیم می‌شناسیم ولی در واقع هیچ شناختی نداشتیم می‌باشد.

شواهد مربوط به این فرضیه تازه و کاربرد آن در روان‌شناسی، فلسفه و روان‌پزشکی قبل از پرداختن به موضوعاتی اساسی‌تر همانند: چگونه انرژی و اطلاعات در مغز تنظیم می‌گردند، ارائه خواهد شد. مفهوم انرژی آزاد مغز را به عنوان عاملی خود تنظیم‌گر در مورد اطلاعات و نیرو توجیه می‌سند این ساختار پایه‌ای نظیر ما را از دنیای فیزیکی نیوتنی که توسط فروید و دکارت خرب شد به یک کشیده و پایه‌های Ego Ergo Sum را در خاک حاصل خیز فیزیکی کوانتم و مکانیک ایستای می‌نشانند. از اینکه در زندگی خیلی دیر به این موقعیت دست یافته‌ام بسیار متأثرم و امیدوارم آنچه می‌آموختم در بازسازی نگاه تان به جهان خود مفید واقع گردد.